

•

دکتر حمید احمدی

•

کشمکش‌های
منطقه‌ای و بین‌المللی
در خاورمیانه (غرب آسیا)
و شمال آفریقا

•



نشرنی

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۱

بخش نخست: مباحث نظری، مفهومی و روشی

- فصل اول: نظام جهانی، سیاست بین‌الملل و ۲۱
- الف. ماهیت نظام جهانی پس از جنگ سرد ۲۳
- ب. خاورمیانه و سیاست بین‌الملل پس از جنگ سرد ۲۹
- پ. ماهیت سیاست قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه ۳۲
- ت. موازنه قوا و قواعد بازی در سه دوره سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه ۳۹
- فصل دوم: چارچوب مفهومی و روش‌شناختی ۵۱
- ۱.۱. نگرش‌های گوناگون در مطالعه مسائل خاورمیانه ۵۳
- ۲.۱. گونه‌بندی کشمکش در خاورمیانه ۵۸
- ۳.۱. گستره جغرافیایی پژوهش ۷۴

بخش دوم: کشمکش‌های سرزمینی، مرزی و قومی

- فصل سوم: کشمکش‌های سرزمینی و مرزی ۷۹
- الف. کشمکش‌های سرزمینی و مرزی در حوزه خلیج فارس ۸۰

۱. ادعای مالکیت عراق نسبت به کویت ۸۱
۲. کشمکش‌های بحرین و قطر ۸۴
۳. کشمکش‌های عربستان-امارات و عمان ۸۶
۴. کشمکش عربستان-یمن (شمالی و جنوبی) ۸۷
۵. هجوم عربستان به یمن در سال ۲۰۱۵ و گسترش اختلافات سرزمینی ۸۸
۶. کشمکش بر سر مرزهای آبی در حوزه خلیج فارس ۹۲
- ب. کشمکش‌های سرزمینی و مرزی در شرق عربی ۹۴
۱. کشمکش‌های ترکیه و سوریه ۹۶
۲. کشمکش‌های ترکیه و عراق ۱۰۱
۳. کشمکش‌های اردن و عربستان ۱۰۴
۴. کشمکش‌های اردن-سوریه ۱۰۶
۵. کشمکش‌های سرزمینی عربی-اسرائیلی ۱۰۸
- پ. کشمکش‌های سرزمینی و مرزی در مغرب عربی (شمال آفریقا) ۱۱۱
۱. کشمکش مصر و لیبی ۱۱۴
۲. کشمکش‌های الجزایر و مراکش (جنگ شن) ۱۱۶
۳. مسئله صحرای غربی ۱۱۷
۴. کشمکش‌های لیبی و چاد ۱۲۲

فصل چهارم: کشمکش‌های قبیله‌ای و قومی در خاورمیانه ۱۲۵

- الف. کشمکش‌های قبیله‌ای و قومی در حوزه خلیج فارس ۱۲۸
- ب. کشمکش‌های قبیله‌ای و قومی در شرق عربی ۱۳۲
۱. مسئله قومی در لبنان ۱۳۲
۲. ترکیه و پروژه پان‌ترکیسم ۱۳۵
۳. مسئله کردها و بازتاب منطقه‌ای و بین‌المللی آن ۱۳۸
- ۳.۱. کشمکش قومی کردی در عراق ۱۳۹
- ۳.۲. کشمکش قومی کردها در ترکیه ۱۵۴
- ۳.۳. کشمکش قومی کردها در سوریه ۱۶۱
- پ. کشمکش‌های قومی در مغرب عربی (شمال آفریقا) ۱۷۶
۱. بربرها در برابر عرب‌ها ۱۷۷

۲. سازمان‌های سیاسی بربر	۱۸۰
۳. ناسیونالیسم قومی بربر (آمازیغ) در مراکش	۱۸۳
۴. بربرها و کشمکش‌های خشونت‌بار قومی	۱۸۵
۵. کشمکش قومی و تجزیه سودان	۱۸۹
۶. کشمکش‌های قومی در لیبی پس از قذافی	۱۹۶

بخش سوم: کشمکش‌های سیاسی - ایدئولوژیک

فصل پنجم: کشمکش‌های برآمده از ایدئولوژی ناسیونالیستی ۲۰۳

الف. کشمکش‌های ناسیونالیستی در حوزه خلیج فارس	۲۰۴
۱. پان عربیسم ناصری	۲۰۵
۲. پان عربیسم بعثی	۲۱۸
ب. کشمکش‌های ناسیونالیستی در شرق عربی	۲۲۷
۱. جنگ سرد عربی	۲۳۰
پ. کشمکش ناسیونالیستی در مغرب عربی (شمال افریقا)	۲۳۸

فصل ششم: کشمکش‌های برآمده از ایدئولوژی اسلام‌گرایی ۲۴۷

الف. کشمکش‌های اسلام‌گرایانه در حوزه خلیج فارس	۲۴۸
۱. کشمکش‌های برآمده از اسلام‌گرایی سلفی: وهابیت و شیعیان	۲۵۷
ب. کشمکش‌های اسلام‌گرایانه در شرق عربی	۲۶۲
۱. انقلاب اسلامی ایران و تشدید کشمکش‌های اسلام‌گرایانه	۲۶۸
۲. کشمکش‌های برآمده از اسلام‌گرایی سلفی: فراز و فرود داعش	۲۷۳
پ. کشمکش‌های اسلام‌گرایانه در مغرب عربی (شمال افریقا)	۲۸۱
۱. فرقه‌گرایی دینی: کشمکش مسلمانان و مسیحیان	۲۸۵
۲. اسلام‌گرایی در برابر قبطی‌گرایی (فرعون‌گرایی)	۲۸۸
۳. کشمکش‌های برآمده از اسلام‌گرایی سلفی	۲۹۳
ت. کشمکش‌های نوین اسلام‌گرایانه پس از بهار عربی	۲۹۷
۱. گسترش کشمکش شیعی - سنی	۲۹۸

بخش چهارم: کشمکش‌های عربی-اسرائیلی

فصل هفتم: جنگ‌های اعراب و اسرائیل: زمینه‌ها، فرایندها و پیامدها ۳۰۳

الف. جنگ‌های عربی-اسرائیلی: چهار دیدگاه ۳۰۶

ب. جنگ‌های کلاسیک چهارگانه عربی-اسرائیلی: ریشه‌ها، ... ۳۰۹

پ. جنگ‌های نامتقارن اعراب-اسرائیل ۳۱۷

۱. جنگ فلسطینی-اسرائیلی (۱۹۸۲) ۳۱۷

۲. جنگ سی‌وسه‌روزه اسرائیل-حزب‌الله (۲۰۰۶) ۳۲۰

۳. جنگ‌های اسرائیل-فلسطین در نوار غزه (۲۰۰۸-۲۰۲۱) ۳۲۲

فصل هشتم: چرا فلسطینی‌ها به جانب صلح گراییدند؟ ۳۳۹

الف. تأثیر نظام بین‌الملل ۳۴۱

۱. گرایش حامیان جهانی فلسطینی‌ها به صلح ۳۴۱

ب. تأثیر نظام منطقه‌ای و عربی ۳۴۸

۱. تحول در سیاست‌های اعراب و گرایش آن‌ها به صلح ۳۴۸

پ. تأثیر تحولات درون فلسطینی ۳۵۴

فصل نهم: مسئله صلح و روش مطالعه طرح‌های صلح عربی-اسرائیلی ۳۵۹

بررسی تاریخی طرح‌های صلح در کشمکش اعراب و اسرائیلی‌ها ۳۶۱

الف. طرح‌های پیش از تأسیس اسرائیل ۳۶۲

ب. طرح‌های پس از تأسیس اسرائیل ۳۶۹

بررسی طرح‌های صلح بر اساس نقش پیشنهاددهندگان ۳۷۴

الف. طرح‌های جامعه بین‌المللی ۳۷۵

ب. طرح‌های ایالات متحده آمریکا ۳۷۸

پ. طرح‌های اروپایی ۳۹۰

ت. طرح‌های صلح عربی ۳۹۲

ث. طرح‌های صلح فلسطینی ۳۹۸

۱. راه‌حل‌های تمام فلسطینی ۴۰۲

۲. راه‌حل‌های مشترک فلسطینی-عربی و فلسطینی-اسرائیلی ۴۱۳

فصل دهم: طبقه‌بندی طرح‌های صلح بر اساس ماهیت آن‌ها	۴۱۹
الف. طرح‌های فلسطین واحد فدرال عربی-یهودی	۴۲۰
ب. طرح‌های تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی و عربی	۴۲۶
پ. طرح‌های تأسیس کشور واحد تمام‌فلسطینی	۴۲۸
ت. طرح‌های کشور واحد تمام‌یهودی (اسرائیل)	۴۲۹
ث. طرح‌های منطقه خودمختار فلسطینی در اسرائیل	۴۳۶
ج. طرح‌های دودولتی (اسرائیل و فلسطین)	۴۴۰
چ. طرح‌های کنفدراسیون اردنی-فلسطینی	۴۴۵
کتابنامه	۴۵۵

پیشگفتار

در حدود چهار دهه پیش کارل براون، خاورمیانه‌شناس برجسته آمریکایی، هنگام صحبت درباره اهمیت بین‌المللی خاورمیانه ضمن توجه به حضور قدرت‌های بزرگ جهانی و قدرت‌های منطقه‌ای از قرن نوزدهم در آن‌جا خاورمیانه را رخنه‌پذیرترین منطقه جهان توصیف کرد. تحولات پس از انتشار کتاب او نشان داد که داوری‌اش درباره منطقه چندان بی‌اساس نبوده است و خاورمیانه همچنان رخنه‌پذیرترین نظام فرعی بین‌المللی در جهان کنونی به شمار می‌رود. بدون شک حضور و رقابت این بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی باعث می‌شود که خاورمیانه به یکی از پرکشمکش‌ترین مناطق یا نظام‌های فرعی بین‌المللی جهان تبدیل شود. رویدادهای پس از دهه ۱۹۹۰، یعنی وقوع چندین جنگ بین‌المللی، خشونت‌های گسترده داخلی در کشورهای منطقه و فراهم بودن زمینه‌ها برای درگیری‌های بیشتر در آینده، خود بیانگر این واقعیت آشکارند.

ایران یکی از مهم‌ترین بازیگران قدرتمند خاورمیانه است و نفوذ و حضورش در منطقه در دهه اخیر موضوع همیشگی رسانه‌ها و محافل سیاسی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا و اروپا بوده است و این نکته لزوم به‌روز بودن پژوهش‌ها درباره منطقه را در کشور ما عیان می‌سازد، اما متأسفانه آن‌چنان که باید و شاید درباره برجستگی بین‌المللی خاورمیانه و سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای آن پژوهش‌های دقیق و

اساسی‌ای انجام نگرفته است. مهم‌تر از آن موضوع کشمکش‌های گوناگون منطقه‌ای در خاورمیانه از اوایل قرن بیستم تاکنون کمتر مورد توجه پژوهشگران بوده است. از سوی دیگر پژوهش‌ها در این باره نیز بیشتر به جنگ‌های کلاسیک اعراب و اسرائیل، جنگ‌های داخلی لبنان در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و اختلافات مرزی کشورهای حوزه خلیج فارس اختصاص یافته و از دامنه چند ترجمه و برخی پژوهش‌های تألیفی پراکنده در این رابطه فراتر نرفته است. این پژوهش‌ها، چه ترجمه و چه تألیف، مضاف بر پراکنده بودن‌شان، محدود به موضوعی موردی بوده‌اند. به عبارت دیگر کمتر اثری به زبان فارسی به بحث درباره شکل و ماهیت کشمکش‌های موجود در خاورمیانه دوران معاصر پرداخته و علل و عوامل آن را بررسی کرده است.

آموزش سیاست‌ها و دگرگونی‌های خاورمیانه در دانشگاه در سه دهه اخیر و آگاهی از کمبود اساسی پژوهش‌های منتشرشده به زبان فارسی نگارنده را بر آن داشت تا به نوشتن کتاب کنونی بپردازد. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، دامنه کتاب‌های ترجمه یا تألیفی موجود در زمینه کشمکش‌های منطقه خاورمیانه محدودند به چند اثر پراکنده با موضوع‌های موردی که سایر گونه‌های کشمکش را در بر نمی‌گیرند. گذشته از این همین آثار محدود نیز بیشتر به جنگ‌های اعراب و اسرائیل تا سال ۱۹۷۳ و اختلافات سرزمینی برخی کشورهای عرب تا سال‌های دهه ۱۹۸۰ مربوط می‌شوند و دیگر درگیری‌های خونین میان اسرائیلی‌ها و اعراب را در سال‌های بعد از دهه ۱۹۷۰ تاکنون و نیز کشمکش‌های مرزی و سرزمینی کشورهای حاشیه خلیج فارس و جزیره العرب در دو دهه اخیر را به‌ندرت شامل می‌شوند. برخی پژوهش‌های مربوط به کشمکش‌های گروه‌های اسلام‌گرا مانند حزب الله لبنان یا حوثی‌های یمن، که از سوی مراکز پژوهشی نظامی انتشار یافته است، نیز در زمره همان مطالعات تک‌موردی هستند و در بستر گسترده‌تر کشمکش‌ها در خاورمیانه نگارش نیافته‌اند.

درک بیشتر و درست‌تر ریشه‌ها و دگرگونی‌های کشمکش‌ها در خاورمیانه نیازمند پژوهش‌های بیشتری است که نه تنها بازه زمانی، بلکه تنوع و گوناگونی کشمکش‌ها

را نیز مورد کنکاش قرار می‌دهند تا در بستری گسترده و یکپارچه ماهیت، ریشه‌ها و گونه‌های کشمکش‌های پیشین و کنونی منطقه را بررسی کنند. گستردگی گونه‌های کشمکش در خاورمیانه نشانگر این امر است که علاوه بر عوامل بیرونی منطقه‌ای و بین‌المللی، عوامل سیاسی و اجتماعی دیگری که بیشتر جنبه داخلی دارند نیز زمینه‌ساز کشمکش‌هایی می‌شوند که جلوه‌های منطقه‌ای و گاه بین‌المللی پیدا می‌کنند.

نگارنده در پژوهش کنونی بر آن شده است تا نگاه فراگیری به مفهوم کشمکش در خاورمیانه داشته باشد و، ضمن توجه به مباحث نظری مرتبط، عوامل اصلی ایجاد کشمکش در منطقه را به همراه گونه‌های مختلف آن بررسی کند. از نظر بازه زمانی نیز رویدادها و دگرگونی‌های خاورمیانه از شکل‌گیری کشورهای نوین آن پس از پایان جنگ جهانی نخست تا به امروز، یعنی سال ۲۰۲۲، مورد توجه قرار گرفته‌اند. در بخش نظری پژوهش تلاش شده است تا نخست جایگاه خاورمیانه در نظام بین‌الملل معاصر مشخص شود و سپس دسته‌بندی انواع کشمکش‌ها و عوامل مؤثر بر آن‌ها تبیین گردد. دامنه این کشمکش‌ها از موارد غیرخشونت‌بار سیاسی و ایدئولوژیک تا موارد خشونت‌بار یعنی درگیری‌های نظامی، جنگ‌های داخلی و جنگ‌های میان کشورها را در بر می‌گیرد و تمام کشمکش‌های موجود در این گستره طبقه‌بندی و بررسی شده‌اند.

با توجه به گستردگی منطقه خاورمیانه که از مرزهای شرقی ایران آغاز و به مرزهای شمال غرب آفریقا منتهی می‌شود، انواع گوناگون کشمکش‌ها در سه حوزه اصلی منطقه یعنی حوزه خلیج فارس و جزیره العرب، حوزه شرق عربی از عراق تا مدیترانه و حوزه غرب عربی یا شمال آفریقا مورد توجه قرار گرفته‌اند. با توجه به الگوی مفهومی که نگارنده در فصل دوم کتاب تشریح کرده است، کشمکش‌های موجود در منطقه با توجه به زمینه‌های بروز و عوامل پیدایش آن‌ها و نیز با توجه به ابعاد خشونت‌بار و غیرخشونت‌بارشان دسته‌بندی شده‌اند. بدین ترتیب یکی از بخش‌های اساسی کتاب به خشونت‌های سیاسی-اجتماعی ناشی از ایدئولوژی‌های مسلط بر خاورمیانه اختصاص یافته است. در این بخش که دربرگیرنده دو فصل اصلی است

به نقش جریان‌های ایدئولوژیک ناسیونالیستی و اسلام سیاسی در بروز خشونت و کشمکش پرداخته می‌شود و پیدایش و دگرگونی‌های این کشمکش‌ها در سه حوزه جغرافیایی فوق‌الذکر منطقه مورد بررسی قرار می‌گیرند. بدیهی است که برخی از کشمکش‌های ناشی از تأثیر ایدئولوژی‌های مذکور جنبه خشونت‌بار نیز یافته‌اند و جنگ‌های داخلی، جنگ‌های میان کشورها یا سرکوب سیاسی نیروهای اجتماعی و سازمان‌های سیاسی را به دنبال داشته‌اند. در فصل‌های پنجم و ششم کتاب نقش هریک از این دو جریان ایدئولوژیک در ایجاد کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی و نظامی در حوزه‌های سه‌گانه جغرافیایی منطقه از سال‌های پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل‌گیری کشورهای نوین عربی و غیرعربی بررسی و تحلیل شده است. فصل چهارم کتاب به کشمکش‌های قومی و قبیله‌ای در منطقه اختصاص یافته که در پژوهش‌های انجام‌شده در خاورمیانه به‌ویژه به زبان فارسی بسیار کمتر مورد توجه قرار گرفته است. گرچه در ایران مطالبی در مورد مسئله کردها در عراق و ترکیه در قالب مقالات و کتاب منتشر شده، موضوع کشمکش‌های قومی و قبیله‌ای در حوزه خلیج فارس، شرق و غرب عربی چندان مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. تعداد پژوهش‌های فراگیر و مقایسه‌ای در مورد کردها نیز، چه از لحاظ بازه زمانی و چه از لحاظ گستره‌های جغرافیایی عراق، ترکیه و سوریه آشکارا محدودند. با توجه به این نکته، در فصل ششم کتاب به‌نوعی نوآوری صورت گرفته است. نگارنده در این فصل پیدایش و دگرگونی کشمکش‌های قبیله‌ای و تحول تدریجی آن‌ها به مسائل قومی را در سه منطقه بررسی کرده و بر موضوعاتی چون تجربه‌های دردناک کردهای سه کشور در دو دهه اخیر و نیز بر کشمکش‌های قومی میان عرب‌ها و بربرها و نیز مسلمانان و مسیحیان در شمال آفریقا تمرکز داشته است.

چهارمین بخش کتاب که خود شامل چهار فصل می‌شود به کشمکش اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین و فرایند صلح در این سرزمین اختصاص یافته است. همان‌گونه که می‌دانیم کشمکش میان اعراب و یهودیان بر سر فلسطین به‌عنوان مهم‌ترین بحران معاصر خاورمیانه بسیاری از رویدادها و تحولات منطقه را تحت‌تأثیر قرار داده و

همه کشورهای کنونی را درگیر کرده است. خشونت بارترین کشمکش‌های خاورمیانه بر سر مسئله فلسطین روی داده است؛ از جنگ‌های خونین میان کشورهای عربی و اسرائیل گرفته تا کشمکش‌های خونین داخلی مانند جنگ لبنان در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و اختلافات میان کشورهای عربی با برخی کشورهای غیرعرب منطقه. گذشته از چهار جنگ کلاسیک میان اسرائیل و کشورهای عرب، درگیری‌های نظامی خونین دیگری نیز میان اسرائیل و گروه‌های سیاسی فلسطینی و لبنانی تا به امروز روی داده است. گرچه در دهه‌های گذشته و نیز پیش از انقلاب ۱۳۵۷ تحولات مربوط به کشمکش عربی-اسرائیلی در ایران بازتاب گسترده داشت و کتاب‌های گوناگونی درباره این بحران ترجمه و تألیف می‌شد، از دو دهه پیش به این سو به دلایلی — که جای بحث آن نیست — علاقه به آگاهی از تحولات این بحران بسیار کاهش یافته و آثار بسیار معدودی در قالب ترجمه و تألیف به این موضوع اختصاص یافته است.

با این همه به دلیل اهمیت این بحران و احتمال تداوم آن تا زمانی نامشخص در آینده و تأثیری که بر سایر تحولات منطقه خواهد گذاشت و نیز به دلیل ضرورت آگاهی یافتن از آن و شناخت ابعاد گوناگونش یک فصل اساسی این کتاب یعنی فصل هفتم را به جنگ‌های عربی-اسرائیلی از سال ۱۹۴۸ تا به امروز اختصاص داده‌ایم. در این فصل، جنگ‌های کلاسیک میان کشورهای عرب و اسرائیل و نیز جنگ‌های نامتقارن میان اسرائیل و گروه‌های فلسطینی و لبنانی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. درباره زمینه‌ها و عوامل وقوع هر جنگ فرایندهای آغاز و پایان و سرانجام پیامدهای نظامی، سیاسی و سرزمینی هر یک از جنگ‌ها در این فصل سخن رفته است.

هم‌زمان و حتی پیش از وقوع این کشمکش‌های خونین تلاش‌های گسترده‌ای از سوی بازیگران گوناگون بین‌المللی و منطقه‌ای برای پایان دادن به این کشمکش‌ها و برقراری آشتی میان اعراب و یهودیان بر سر مسئله فلسطین صورت گرفته است. این تلاش‌ها از سال‌های نخستین آغاز کشمکش یعنی اوایل دهه ۱۹۲۰ تا به امروز همچنان ادامه داشته است. این‌گونه تلاش‌ها به‌صورت ارائه طرح‌های گوناگونی صورت گرفته که از آن به‌عنوان فرایند صلح یاد می‌شود و نهادهای منطقه‌ای و

بین‌المللی گوناگون به‌ویژه سازمان ملل متحد در طراحی یا تأیید آن نقش داشته‌اند. متأسفانه در ایران در اثر تبلیغات گسترده رسانه‌های رسمی چنین گمان می‌رود که بحران عربی-اسرائیلی بر سر فلسطین در جنگ و کشمکش‌های مسلحانه خونین خلاصه می‌شود. نگاه منفی این رسانه‌ها به بحث صلح باعث شده است تا آگاهی چندانی در رابطه با موضوع فرایند صلح و طرح‌های گوناگونی که برای آن ارائه شده است، وجود نداشته باشد.

با توجه به بایستگی همین آگاهی است که فصل‌های پایانی کتاب را به ریشه‌یابی بحث صلح و شناخت فرایند آن در کشمکش عربی-اسرائیلی اختصاص داده‌ایم. در فصل هشتم به این موضوع پرداخته شده است که چرا فلسطینی‌ها و نماینده قانونی آن‌ها، سازمان آزادی‌بخش فلسطین، که همیشه بر مبارزه مسلحانه برای آزادی فلسطین و نابودی اسرائیل و صهیونیسم تأکید می‌کردند، در اواخر دهه ۱۹۸۰ به صلح روی آوردند و مبارزه مسلحانه را-که زمانی تنها راه حل بحران می‌دانستند- کنار گذاشتند. در این فصل زمینه‌ها و عوامل بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی گرایش این سازمان به صلح و تحولات مربوط به آن بررسی شده است. فصل نهم به چگونگی مطالعه پدیده صلح و شناخت طرح‌های گوناگون آن اختصاص یافته و سه روش مطالعه تاریخی صلح، شناخت بازیگران و ارائه‌دهندگان طرح‌های صلح و سرانجام آگاهی از محتوای این طرح‌ها بحث شده است.

برای شناخت بهتر طرح‌های مربوط به مسئله فلسطین، در دو فصل آخر کتاب، طرح‌هایی هم بر اساس پیشنهاددهندگان آن‌ها و هم نوع راه‌حلی که ارائه داده‌اند بررسی شده‌اند. از آن‌جا که تعداد طرح‌های ارائه‌شده بسیار زیادند و مطالعه تاریخی فهم محتوای آن‌ها را دشوار می‌کند، بهتر دیدیم آن‌ها را بر اساس برنامه‌ای که برای حل بحران به دست می‌دهند دسته‌بندی کنیم. بررسی دقیق طرح‌ها در بازه زمانی صدساله میان ۱۹۲۲ تا ۲۰۲۲ نشان می‌دهد که هفت‌گونه راه حل اساسی برای پایان دادن به بحران و صلح میان اسرائیل و فلسطین پیشنهاد شده است. تأسیس کشور واحد فدرال عربی-یهودی، تقسیم فلسطین به دو کشور جداگانه عربی-یهودی،

ایجاد منطقه خودگردان یا خودمختار فلسطینی در اسرائیل، طرح‌های برپایی یک کشور کنفدرال، ایجاد یک کشور واحد تمام‌فلسطینی، استقرار و استحکام کشور واحد تمام‌یهودی و طرح راه‌حل دودولتی موسوم به نقشه راه از جمله این طرح‌ها هستند. آخرین پیشنهادات مربوط به صلح یعنی ارائه طرح معامله قرن از سوی دونالد ترامپ و اسرائیل در سال ۲۰۱۹ و در پی آن عادی‌سازی روابط سیاسی میان اسرائیل و کشورهای امارات متحده عربی، بحرین، سودان و مراکش در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ که به توافقی‌های ابراهیم معروف شده است در این فصل مورد بررسی قرار گرفته است.

حمید احمدی

دانشگاه تهران، مهر ۱۴۰۱

بخش نخست

مباحث نظری، مفهومی و روشی

فصل اول

نظام جهانی، سیاست بین‌الملل و قواعد بازی سیاست در خاورمیانه

خاورمیانه در سیاست‌های جهانی دو قرن گذشته جایگاه بسیار مهمی داشته است. این منطقه به‌عنوان پُر کشمکش‌ترین ناحیه جهان کنونی، به لحاظ اهمیت استراتژیک و اقتصادی، یکی از عمده‌ترین مراکز نفوذ ابرقدرت‌ها قلمداد می‌شده است. موضوع اصلی این فصل تحلیل جایگاه خاورمیانه در نظام و سیاست بین‌الملل و شناخت قواعد بازی سیاست در منطقه با توجه به جایگاه مذکور و آرایش حضور بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای در پرتو درک اهمیت توازن قوا در جهان کنونی است. شناخت قواعد این بازی می‌تواند به درپیش‌گرفتن سیاست‌های واقع‌گرایانه مبتنی بر تأمین منافع ملی منجر شود و برعکس نشناختن آن به درپیش‌گرفتن سیاست‌های آرمان‌گرایانه می‌انجامد و منافع و قدرت ملی یک کشور را به خطر می‌افکند. در آغاز فصل و به‌عنوان یک مقدمه ضروری، ماهیت نظام جهانی، ساختار و آرایش قدرت در آن و سیاست بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد مورد بحث قرار گرفته است. در همین رابطه و با توجه به شرایط نوین منطقه در قرن بیست‌ویکم جایگاه خاورمیانه در نظام جهانی پس از جنگ سرد و ماهیت سیاست‌ها و عملکرد قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات

متحدۀ امریکا و متحدانش در این منطقه، برای شناخت قواعد بازی نوین حاکم بر آن و در پیش گرفتن سیاست خارجی بهینه برای تأمین منافع ملی کشور بررسی می‌شود. درواقع هیچ منطقه‌ای در جهان بیش از خاورمیانه نظر پژوهشگران مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی را به خود جلب نکرده است. قدرت تاریخی و تمدنی و دینی منطقه از یک‌سو و جایگاه استراتژیک و اقتصادی آن از سوی دیگر باعث شده است تا خاورمیانه در قرن‌های اخیر به کانون معادلات و کشمکش‌های بین‌المللی تبدیل شود و تحولات آن از همین بُعد بین‌المللی مورد بررسی قرار گیرد. بدین ترتیب می‌توان گفت حجم نوشته‌هایی که از بُعد بین‌المللی به مسائل خاورمیانه می‌نگرند، بیش از سایر مناطق جهان است. این نکته به‌ویژه با توجه به آغاز بازی بزرگ در آسیا^۱ در نیمۀ دوم قرن نوزدهم و بازی شرق^۲ در مدیترانه در طول این قرن اهمیت یافت و آثار گوناگونی در رابطه با رویدادهای بین‌المللی منطقه از سوی پژوهشگران غربی و خود منطقه به رشته تحریر درآمد.

با این همه این نوشته‌ها به لحاظ چارچوب‌های نظری و نگاه نویسندگانِ آن‌ها از انسجام و یکدستی برخوردار نیستند و نمی‌توان نگاه واحدی را در نگرش به رویدادهای بین‌المللی خاورمیانه پیگیری کرد. نوشته‌های مربوط به بُعد بین‌المللی خاورمیانه و مسائل آن از یک نظر نیز با اشکالی اساسی مواجه و قابل نقد است، یعنی دیدگاهی که در درجۀ نخست بیش از حد توصیفی و تاریخی است و در درجۀ دوم به مسائل منطقه‌ای فقط از زاویۀ منافع و سیاست قدرت‌های بزرگ نگاه می‌کند. ریشه مشکل نخست فراهم نبودن چارچوب نظری و تبیینی خاص است، و مشکل دوم از تأکید بر نوعی ساختارگرایی توطئه‌گرایانه ناشی می‌شود که همه تحولات منطقه را ناشی از سیاست‌های خارجی و گاه توطئه بیگانه می‌داند. برخی پژوهشگران از این لحاظ و جنبه‌های دیگر مشکلات مطالعات بین‌المللی خاورمیانه را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند.^۳

1. the great game in Asia

2. the eastern question

3. Fawaz Gerges, *The Superpowers and the Middle East: Regional and International Politics, 1955-1967* (London: Westview Publishers, 1994).

الف. ماهیت نظام جهانی پس از جنگ سرد

گرچه بحث نظم نوین جهانی به نظر برخی‌ها سابقه طولانی در سیاست‌های امریکا داشته است،^۱ این مسئله بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بیشتر شهرت پیدا کرد. پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نقطه آغاز تازه‌ای برای بحث‌های نظری مربوط به شکل آینده نظام جهانی و نقش ایالات متحده امریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان در آن بود. درحالی‌که تحلیل‌گران روابط بین‌المللی دوران پس از جنگ سرد را دوران هژمونی یک قدرت (امریکا) می‌دانند و بر آن‌اند که نظام جهانی نوین بر اساس نظام بین‌المللی تک‌قطبی استوار است، سایر تحلیل‌گران این اندیشه هژمونی تک‌قدرتی را رد کرده‌اند و در برابر آن، بر چندقطبی بودن نظام بین‌المللی تأکید می‌کنند.

شاید چارلز کراتامر را بتوان سرسخت‌ترین طرفدار نظام بین‌المللی تک‌قطبی مبتنی بر هژمونی امریکا پس از جنگ سرد دانست. به نظر او جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس و حمله عراق به کویت و اخراج عراق از آن کشور توسط امریکا و متحدان جهانی و منطقه‌ای‌اش بیانگر آغاز دوران پکس امریکانا^۲ بود، دورانی که جهان هژمونی ایالات متحده امریکا را خواهد پذیرفت. از نظر وی این لحظه تک‌قطبی پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی فرارسید و ایالات متحده امریکا با اطمینان و اعتماد به خود باید این نقش را بپذیرد و با جسارت تمام دیدگاه خود را بر بقیه جهان تحمیل کند.^۳ بر اساس این دیدگاه در جهان کنونی فقط ایالات متحده امریکا قدرت این را دارد تا با چالش‌های نوین بر سر راه نظم بین‌المللی رویارو شود. تکثیر سلاح‌های هسته‌ای یکی از خطرناک‌ترین تهدیدات است و کشورهای «متکی به اسلحه»^۴ ممکن است به این سلاح‌ها دست پیدا کنند. دیدگاهی مشابه به همین نظر می‌گفت ایالات متحده

1. M. A. Fitzsimons, "The United States and World Order," *The Review of Politics*, vol. 10, no. 2 (April 1948), pp. 253-255.

2. Pax Americana

3. Charles Krauthammer, "The Unipolar Moment," *Foreign Affairs*, vol. 70, no. 1 (1991), pp. 23-33.

4. Weapon States

امریکا باید نقش پلیس جهانی را بازی کند. بر اساس این نگرش، ایالات متحده تنها ملتی است که می‌تواند برای رویارویی با هرگونه تجاوز قدرت کافی گردآوری کند و آن را به کار گیرد. این دیدگاه تأکید می‌کند که ممکن است امریکایی‌ها نخواهند پلیس جهان باشند، اما باید این واقعیت را در نظر بگیرند که اصولاً نمی‌توان در جهانی بدون پلیس زندگی کرد.^۱

هنری کسینجر، نظریه‌پرداز برجسته روابط بین‌الملل، با تأکید بر مفهوم «موازنه قوا»، اندیشه‌ای شبیه به دیدگاه فوق را بیان کرد. به گفته هنری کسینجر، ایالات متحده امریکا، به عنوان «توازنگر» نظام بین‌المللی کنونی، در تحلیل نهایی می‌بایست رهبری جهان را به عهده بگیرد. به گفته کسینجر دو راه برای برقراری ثبات بین‌المللی وجود دارد: سلطه و یا توازن. از آن جا که امریکا منابع کافی برای سلطه بر جهان را در اختیار ندارد، باید نظام بین‌المللی را بر اساس اصل موازنه قوا سازماندهی کند و به آن ثبات دهد. با این همه هرگونه توازنی به یک موازنه‌گر نیازمند است. تناقض این جا است که ایالات متحده دیگر نمی‌تواند نقش موازنه‌گر را بازی کند، اما هیچ ملت دیگری در جهان موقعیت بهتری از امریکا ندارد که بتواند نظم نوین جهانی را شکل بدهد.^۲ همانند کسینجر، برخی دیگر از نظریه‌پردازان روابط بین‌المللی نقش توازن‌گر را برای ایالات متحده امریکا در نظر می‌گرفتند. از جمله آن‌ها می‌توان به بحث مربوط به وقوع تغییرات عمیق در نظام بین‌المللی در دوره کنونی اشاره کرد. در این شرایط، توازن قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و سازماندهی آن‌ها به نفع امریکا و متحدان آن یکی از وظایف و اهداف اصلی ایالات متحده است. به گفته یکی از این نظریه‌پردازان «امریکا باید نقش نگهدارنده توازن را در جهان بازی کند، درست به همان گونه که انگلستان در بخش اعظم قرن هجدهم و نوزدهم عمل کرد.»^۳

1. Anthony H Cordesman, "Why We Need to Police the World?," in *The Gulf War Reader* (Three Rivers Press, 1991), p. 479.

2. Henry A. Kissinger, "A False dream", in *The Gulf War Reader*, pp. 461- 465.

3. Alberto R Coll, "America as the Great Facilitator," in *Foreign Policy* no. 87 (Summer 1992), p. 57.

با این همه سایر نظریه‌پردازان بین‌الملل اندیشهٔ هژمونی امریکا و نقش توازن‌گر آن را در دوران پس از جنگ سرد رد می‌کنند. برژینسکی، نظریه‌پرداز برجستهٔ روابط بین‌الملل، تأکید می‌کرد که سیاست‌های جهان کنونی تنها دربرگیرندهٔ یک ابرقدرت است. هیچ قدرت دیگری در حال حاضر دارای ویژگی‌های مورد نیاز برای ایجاد یک اهرم مؤثر جهانی وجود ندارد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: قدرت نظامی؛ زعامت سیاسی؛ نفوذ اقتصادی؛ جذبهٔ اجتماعی و فرهنگی. به گفتهٔ برژینسکی نظام بین‌المللی در حال پیدایش نه بر اساس هژمونی امریکا و نه همکاری صادقانه بین‌المللی استوار است. نظم نوین‌راستین جهانی بر اساس اجماع، حکومت قانون و حل مسالمت‌آمیز کشمکش‌ها و اختلافات شکل گرفته است و این امر به تدریج تبدیل به یک واقعیت می‌شود.^۱

ریچارد روزکرانس، نظریه‌پرداز نظریه‌های سیستمی روابط بین‌الملل، بر آن بود که یک «کنسرت نوین قدرت‌ها» سازمان نظم جهانی را در دوران پس از جنگ سرد کنترل می‌کند. او با تأکید بر این نکته که نظام بین‌المللی آنارشی معاصر تنها به سه شیوه تنظیم می‌شود: (۱. موازنهٔ قوای سنتی، ۲. بازدارندگی هسته‌ای و ۳. حکومت یک ائتلاف مرکزی)، می‌گوید که یک کنسرت جدید قدرت‌ها و یا یک ائتلاف مرکزی مشکل از پنج قدرت جهانی (امریکا، روسیه، ژاپن، جامعهٔ اروپا و چین)، نظم نوین جهانی را سازماندهی و قاعده‌مند می‌کند. بر اساس دیدگاه‌های روزکرانس، کنسرت قدرت‌های کنونی بر اساس پذیرش سه اصل اساسی توسط قدرت‌های بزرگ استوار است: درگیر شدن همه، توافق ایدئولوژیک، و محکوم کردن جنگ و توسعه‌طلبی سرزمینی.^۲

از دیدگاه روزکرانس، هر نظام بین‌المللی برای منسجم شدن به یک تهدید نیازمند است. ملت‌ها باید برای چیزی و یا علیه چیزی با یکدیگر همکاری کنند. امروزه این

1. Zbigniew Brzezinski, "Selective Global Commitment," *Foreign Affairs*, vol. 70, no. 4 (1991), pp. 19-20.

2. Richard Rosecrans, "A New Concert of Powers," *Foreign Affairs*, vol. 71, no. 2. (Spring 1992), pp. 64-70.

تهدید فروپاشی اقتصاد جهانی است.^۱ با این همه توافق ایدئولوژیک در جلوگیری از این فروپاشی نقش بسیار مهمی دارد. توافق ایدئولوژیک، آن هم در سطح عالی، مهم‌ترین عنصر متحدکننده جهان و آسان‌کننده همکاری کنسرت قدرت‌هاست. این توافق ایدئولوژیک نیز تنها بر گرد وجود یک بازار لیبرال دموکراتیک آزاد به دست خواهد آمد. به وجود آمدن یک کنسرت مرکزی، که بر اساس منافع اقتصادی و اقتصاد جهانی آزاد و در حال رشد متحد می‌شود، از قدرت گسترده برخوردار خواهد بود و شکست آن بسیار دور از ذهن است.^۲

ژوزف نای، از نظریه‌پردازان دیدگاه وابستگی متقابل و قدرت نرم در روابط بین‌الملل، در سال‌های پس از فروپاشی شوروی تأکید می‌کرد که نظم نوین جهانی به معنی دوران هژمونی امریکا نخواهد بود. او ضمن بحث پیرامون پنج راه‌حل جایگزین بررسی توزیع نوین قدرت در روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد (یعنی بازگشت به نظام دوقطبی، نظام چندقطبی، سه بلوک اقتصادی، هژمونی تک‌قطبی و وابستگی متقابل چند سطحی) به این نتیجه رسید که راه‌حل آخر یعنی وابستگی متقابل چندسطحی از همه مناسب‌تر است. به گفته ژوزف نای توزیع قدرت در سیاست جهانی به کیکی سه‌لایه شباهت دارد. لایه نظامی بالایی بیشتر تک‌قطبی است، چون هیچ قدرت دیگری به لحاظ قدرت نظامی هم‌تای امریکا وجود ندارد. لایه اقتصادی وسط سه‌قطبی است و از حدود شش دهه پیش چنین بوده است. لایه زیرین وابستگی متقابل فوق‌ملی نشانگر نوعی پراکندگی قدرت است.^۳ به گفته نای داشتن دیدی واقع‌گرا به نظم جهانی، که بر توازن قوای نظامی استوار است، لازم است اما کافی نیست، چرا که این دیدگاه تغییرات اجتماعی درازمدتی را که نظم جهانی آهسته از نظام وستفالی دور می‌کند در نظر نمی‌گیرد.

از نظر برخی از پژوهشگران و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نظم نوین بین‌الملل

1. Ibid, p. 79.

2. Ibid, pp. 80 - 81.

3. Joseph S. Nye, "What New World Order?," *Foreign Affairs*, vol. 72. no. 2 (Spring 1992), pp. 86-88.

از یک بلوک صنعتی متحد شکل یافته است که بر کل جهان حاکمیت دارد. به گفته مارتین شاو امکان به وجود آمدن یک نظم نوین به‌طور قطع تنها بر اساس اتحاد مستحکم ایالات متحده آمریکا، اروپا (به‌ویژه آلمان)، ژاپن و روسیه استوار خواهد بود. این اتحاد یک سوپر بلوک از جهان صنعتی به وجود می‌آورد که بر مناطق دچار تفرقه دنیای در حال توسعه مسلط خواهد شد و جان تازه‌ای بر کالبد نهادهای بین‌المللی خواهد دمید. به این ترتیب یک جامعه امنیتی شکل خواهد گرفت که اعضای آن توسل به جنگ را غیرقابل باور می‌دانند، در عوض سیاست‌های نظامی و سیاسی مشترک در برابر بقیه نقاط جهان تبدیل به یک هنجار عادی خواهد شد. بسیاری از کشورهای جهان سوم در بسیاری موارد رهبری آن سوپر بلوک را می‌پذیرند، چون به قدرت‌های بزرگ شمالی وابسته‌اند. اما رقابت‌های منطقه‌ای سهمگینی در جریان است که می‌تواند به جنگ منجر شود که تجربه خاورمیانه به نحوی نشانگر این امر است.

این نکته و جابه‌جایی مداوم جمعیت در جهان و تولید و قدرت نظامی موجود در نیمه نخست قرن بیست و یکم باعث می‌شود تا مهار جنوب با همه قدرتی که سوپر بلوک صنعتی می‌تواند علیه آن به کار بگیرد، کاری بسیار دشوار باشد.^۱

در یک جمع‌بندی پیرامون نظریات ارائه‌شده مربوط به شکل و ماهیت نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد در روابط بین‌الملل می‌توان به این نکته اشاره کرد که گفتمان هژمونی آمریکا اعتبار زیادی ندارد، چرا که با وجود برتری آمریکا در قدرت نظامی، سقوط اقتصادی آن پس از اوایل دهه ۱۹۷۰ بهبود اساسی و آشکار پیدا نکرده است. آن را به قدرت مسلط اقتصاد جهان تبدیل کند. پیدایش اتحادیه اروپا، ژاپن و به‌ویژه چین، به عنوان قدرت‌های نوین جهانی، بحث هژمونی آمریکا را امروزه در دهه سوم قرن بیست و یکم مورد تردید قرار داده است.

علاوه بر این، هواخواهان این دیدگاه بیشتر بر بُعد نظامی قدرت تکیه می‌کنند

1. Martin Shaw, *Post-Military Society: Militarism, Demilitarization and War at the End of the Twentieth Century* (Cambridge: Polity Press, 1991), pp. 9-11.

و جنبه‌های اجتماعی-اقتصادی آن را نادیده می‌گیرند. با توجه به دگرگونی‌های جهانی در سه دهه پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، دیدگاه ژوزف نای درباره توزیع نوین قدرت در جهان و مدل «کیک سه لایه» او متقاعدکننده‌تر است و با ساختار بندی کنونی قدرت در سطح در دهه سوم قرن بیست و یکم جهان مناسب‌تر است. بیشتری دارد. رویدادهای سال ۲۰۰۱ در افغانستان، ۲۰۰۳ در عراق، بحران سوریه و داعش در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۲۰ و بحران اوکراین در ۲۰۲۲ نشان داد درحالی‌که آمریکا در عرصه نظامی بر جهان هژمونی دارد، در دو جنبه دیگر چنین موقعیتی را ندارد.^۱ درحالی‌که مدل «کنسرت نوین قدرت» یا «اتلاف مرکزی» ریچارد روزکرانس بسیاری از جنبه‌های پارادایم واقع‌گرایی را در بر دارد، اما اهمیت اقتصاد را نیز برای ثبات نظام و نظم بین‌الملل در نظر می‌گیرد. با این همه از میان تمام دیدگاه‌های بیان‌شده مدل مارتین شاو درباره نظم نوین جهانی، که در آن سوپر بلوک شمالی از قدرت‌های بزرگ صنعتی در پی مهار جنوب است، بیشتر با سیاست‌های بین‌الملل پس از دوران جنگ سرد تطابق دارد. مدل مارتین شاو بیشتر از سایر مدل‌ها می‌تواند در تبیین سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه در دوران کنونی کاربرد داشته باشد. عمده‌ترین قدرت‌های صنعتی (آمریکا، چین، ژاپن و اتحادیه اروپا) یک سوپر بلوک صنعتی را به وجود می‌آورند که دارای یک موضع یکسان در برابر خاورمیانه است. اهمیت این منطقه برای سوپر بلوک مورد نظر از ارزش‌های اقتصادی گسترده خاورمیانه و سودمندی آن برای اقتصاد جهانی مبتنی بر بازار آزاد ریشه می‌گیرد، چرا که به گفته روزکرانس فروپاشی این اقتصاد جهانی خطر اصلی نظام نوین بین‌المللی محسوب می‌شود.

با این همه با وجود دیدگاه‌های متفاوت مربوط به آینده نظام بین‌المللی همه این

۱. حتی تهاجم روسیه به اوکراین در ۲۰۲۲ باعث بروز تردیدهایی در هژمونی نظامی آمریکا در جهان شده است. بنگرید به

Michael Madison, "The Ukraine War and the end of U.S. Hegemony," *Rogue Globalist* (23 March, 2022). <https://medium.com/rogue-globalist/the-ukraine-war-and-the-end-of-u-s-hegemony-a4080a1585ea>; Xin Ping, "US hegemony: the culprit of Ukraine crisis," *Global Times* (20 March, 2022).

نظریه‌پردازان به‌طور ضمنی و آشکار یک نکته را می‌پذیرند و آن این‌که امریکا در نظم و سازماندهی هرگونه نظم نوین بین‌المللی، چه کنسرت نوین قدرت‌ها باشد یا سوپر بلوک صنعتی شمال، نقش بزرگ را بازی می‌کند. تحولات نظامی سیاسی خاورمیانه از دهه ۱۹۹۰ به بعد، یعنی اشغال کویت از سوی عراق و نقش امریکا در کاربرد قدرت نظامی و سیاسی خود برای بیرون کردن صدام حسین از کویت، این نکته را ثابت کرد. تحولات پس از آن به‌ویژه مقابله با رژیم طالبان در افغانستان در ۲۰۰۱-۲۰۰۲ و از همه مهم‌تر از روی کار برداشتن رژیم بعث عراق در سال ۲۰۰۳، اتحاد و ائتلاف جهانی برای از میان بردن خلافت داعش در عراق و سوریه در ۲۰۱۷ همه حاکی از شکل‌گیری یک سوپر بلوک صنعتی شمالی است که در شرایط بحران‌ها و چالش‌های مربوط به اقتصاد جهانی و سرمایه‌داری همراه امریکا دست به عمل نظامی و اقتصادی می‌زند.

ب. خاورمیانه و سیاست بین‌الملل پس از جنگ سرد

به‌جرت می‌توان گفت که هیچ منطقه‌ای در جهان از جهت ارزش اقتصادی و استراتژیک خود به اندازه خاورمیانه برای بازیگران بزرگ اهمیت ندارد. پس از جنگ سرد نیز از اهمیت خاورمیانه نه‌تنها کاسته نشده، بلکه بر ارزش استراتژیک و اقتصادی آن افزوده هم شده است. درواقع می‌توان گفت که خاورمیانه به دلیل برجستگی اقتصادی و استراتژیک خود یکی از عناصر اصلی تعریف‌کننده و یا بنیادهای هستی‌شناسانه (انتولوژیک) طرح نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد شد. هنگامی که ریچارد روزکرانس از فروپاشی اقتصاد جهانی به‌عنوان تهدید اصلی کنسرت نوین قدرت یا ائتلاف مرکزی نام می‌برد، این نکته به ذهن می‌آید که از دست دادن کنترل منابع نفت توسط دولت‌های طرفدار غرب و هرگونه خسارت اجتماعی به جریان صدور نفت به جهان صنعتی، یا به گفته مارتین شاو، «سوپر بلوک» صنعتی شمالی، باعث این فروپاشی خواهد شد.

همین سرمایه‌های استراتژیک و اقتصادی علت اصلی مداخلات غرب در

خاورمیانه در بیش از دو قرن پیش (از زمان هجوم ناپلئون به مصر در ۱۷۹۷) بوده است. این جریان مداخله‌جویی همچنان استمرار داشته است. شاید با توجه به همین نکته باشد که کارل براون، پژوهشگر برجسته مسائل خاورمیانه، با تأکید می‌گوید که مسئله شرق^۱ از همان زمان به بعد ادامه داشته است. به گفته کارل براون، «حتی از زمان آغاز مسئله شرق، قدرت‌های بزرگ سیاست‌های خود را در قبال خاورمیانه بر این اساس استوار کرده و به آن عمل کرده‌اند که گویا خاورمیانه دارای منافع استراتژیک بزرگ‌تری از مناطق دیگر بوده است.»^۲ از زمان تهاجم ناپلئون بنپات تا اوایل قرن بیستم خاورمیانه شاهد یک رشته تهاجمات پی در پی غرب بوده است: هجوم به الجزایر (۱۸۳۰)، تونس (۱۸۸۳) و مراکش (۱۹۰۶) توسط فرانسه و هجوم به یمن (۱۸۳۹)، مالت (۱۸۱۵)، قبرس (۱۸۷۸) و مصر (۱۸۸۲) توسط انگلستان.^۳

اهمیت مداوم اقتصادی و استراتژیک خاورمیانه برای قدرت‌های بزرگ صنعتی پس از جنگ سرد در نوشته‌ها و بحث‌های بسیاری از پژوهشگران و فعالان خاورمیانه‌شناسی بازتاب داشته است. برای نمونه نیل مک فارلین می‌نویسد که گرچه پایان جنگ سرد به‌نوعی به معنی کاهش و زوال فعالیت ابرقدرت‌ها در جهان سوم است، در جهان مناطقی هست که هر ابرقدرت می‌تواند درگیری مداوم خود را در آن و اختصاص منابع برای آن را توجیه کند. جهان سوم در دوران پس از جنگ سرد سه نوع منطقه را در بر می‌گرفته است: ۱. مناطقی که در آن منافع عینی ابرقدرت‌ها با یکدیگر هم‌پوشی دارد (برای نمونه خاورمیانه و خلیج فارس)، ۲. مناطقی که در آن یک ابرقدرت یا ابرقدرت دیگر دارای منافع قوی نابرابر است (برای نمونه امریکا مرکزی برای امریکا)، و ۳. مناطقی که در آن هیچ‌یک از ابرقدرت‌ها دارای منافع عینی مسلّم نیستند (برای نمونه مناطق صحرای افریقا). منطقه سوم توسط همه ابرقدرت‌ها نادیده گرفته شده و منطقه دوم قلمرو یک ابرقدرت خواهد شد. جنبه ایدئولوژیک

1. the eastern question

2. Brown, *op. cit.*, p. 258.3. George Lenczowski, *The Middle East in World Affairs* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1980), pp. 40- 43.

کشمکش میان ابرقدرت‌ها در منطقه نخست در حال از بین رفتن است، اما هم‌پوشی منافع به معنی تداوم درگیر شدن آن‌ها در آن است.^۱

اهمیت خاورمیانه برای نظم نوین بین‌المللی در نوشته‌های دیگرانی چون برژینسکی بازتاب می‌یابد که بر آن بودند آرام‌سازی خاورمیانه مهم‌ترین معما از معماهای چهارگانه ساختاری در دوران پس از جنگ سرد بوده است.^۲

درحالی‌که ائتلاف غرب در جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱)، سقوط طالبان در افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۰۲) و حمله به عراق (۲۰۰۳) و ائتلاف ضد داعش (۲۰۱۴-۲۰۱۸) بهترین نمونه‌های هم‌پوشی منافع سوپر بلوک صنعتی شمال در خاورمیانه بوده‌اند، اما این امر در تاریخ منطقه بی‌پیشینه نبوده است. تجربه گذشته نشان داده است که غرب همیشه برای تأمین و حفظ منافع خود به شیوه‌ای متحد اقدام می‌کرده است. ائتلاف غرب علیه امپراتوری عثمانی در سال‌های دهه ۱۹۱۰ که به فروپاشی این امپراتوری انجامید، کودتای انگلیسی-آمریکایی سال ۱۹۵۳ علیه دولت ناسیونالیست محمد مصدق که ملی شدن صنایع نفت در خاورمیانه را بنیاد گذاشت، ائتلاف انگلستان، فرانسه و اسرائیل علیه مصر در جنگ اکتبر ۱۹۵۶ کانال سوئز، ائتلاف و هماهنگی آمریکا و اروپا بر سر مسئله هسته‌ای ایران در دهه دوم قرن بیست و یکم و بحران سوریه و داعش در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۲۰ نمونه‌های مهمی از اقدام منسجم و متحد غرب علیه خاورمیانه بوده است.

طرح «نظم نوین جهانی» که در سال‌های دهه ۱۹۹۰ مطرح شد توجیه‌گر سیاست سوپر بلوک صنعتی شمال، از جمله روسیه و ژاپن، در برابر خاورمیانه بوده است. پس از فروپاشی شوروی چالش‌های منطقه‌ای برای امنیت و ثبات نظام بین‌المللی کنونی عمده‌ترین تهدیدات به شمار می‌آمدند. تداوم سیاست‌های نظامی‌گری ایالات متحده و متحدان آن در اروپا، به‌واقع برای رویارویی با خطرات نهفته در تهدیدات

1. Neil S. Macfarlane, "The impact of superpower collaboration on the Third World," in *Third World Security in the Post-cold war Era*, ed. by Thomas G. Weiss and Meryl A. Kessler (Lynne Rienner Pub, 1991), pp. 128-131.

2. Brzezinski, *op. cit.*, pp. 17-18.

منطقه‌ای، برای صلح و ثبات جهانی صورت گرفت. طرح نظم نوین بین‌المللی در دهه ۱۹۹۰ و نیز طرح‌های دیگری چون طرح خاورمیانه بزرگ در ۲۰۰۳ توجیه تداوم سیاست‌های کهن در برابر خاورمیانه خطرناک‌ترین چالش منطقه‌ای برای جهان صنعتی بوده است.

نیاز به پاسخگویی به همین تهدیدات منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین توجیهات برای تداوم فعالیت سازمان ناتو پس از جنگ سرد و فروپاشی کمونیسم بود. تهدیدات منطقه‌ای در بالکان، آسیای میانه، جنوب آسیا و خاورمیانه بهترین توجیه برای فعالیت‌های مداوم ناتو و گرایش آن به شرق بوده است. درواقع مداخله نظامی در جهان سوم، به‌ویژه در مناطقی به اهمیت خاورمیانه، علت اصلی تداوم کار ناتو است. تعبیر «عملیات خارج از منطقه»^۱ از سوی ژنرال جان کالوین، فرمانده پیشین فرماندهی ناتو در اروپا، بیانگر این سیاست بود. او اوایل دهه ۱۹۹۰، یعنی همان سال‌هایی که ماهیت وجودی ناتو پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد زیر سؤال رفته بود، گفت که یکی از اهداف مهم نیروهای ناتو در اروپا استقرار سریع در مناطق خارج از اروپا نظیر خلیج فارس است. جنگ دوم خلیج فارس در ۱۹۹۱ پارادایم لازم را برای اقدامات آینده غرب هم برای مقابله با یک قدرت رقیب، یعنی یک کشور خاورمیانه‌ای ثروتمند در این منطقه استراتژیک، و هم برای هماهنگی میان امریکا، اروپا و متحدان منطقه‌ای فراهم کرد. اقدامات بعدی ناتو در درگیری‌های بوسنی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و عملیات مشترک در افغانستان و سپس عراق در ۲۰۰۳ و سرانجام در سوریه و عراق علیه داعش در ۲۰۱۷ همه نشان‌دهنده تداوم سیاست سوپر بلوک صنعتی شمال علیه تهدیدات جنوب بوده است.

پ. ماهیت سیاست قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه

تمرکز و توجه فزاینده و به‌واقع مداخله قدرت‌های غرب در خاورمیانه پس از جنگ سرد برای نخستین بار در طرح نظم نوین جهانی، که توسط جورج بوش پدر پیشنهاد

شد، بازتاب یافت. اعلام این بحث در گرماگرم جنگ خلیج فارس اول «هم توجیهی بود برای مداخله نظامی و هم دیدگاه امریکا برای جهان پس از جنگ سرد».^۱ در آن دوران بوش مدعی شد: «چیزی که مطرح است تنها یک کشور کوچک و رهایی آن از اشغال نیست، اکنون یک ایده بزرگ و یک نظم نوین جهانی مطرح است، نظامی که در آن ملت‌های پراکنده جهان در یک آرمان مشترک برای تحقق آرزوهای بشری، یعنی صلح و امنیت، آزادی و قانون واقعی تلاش می‌کنند».^۲ تفسیرها و برداشت‌های بعدی در رسانه‌های غرب چنین به ذهن متبادر می‌کردند که در این نظم نوین جهانی مأموریت واقعی سوپر بلوک صنعتی تحت رهبری امریکا استقرار صلح، تشویق دموکراسی و حقوق بشر و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی است.

با این همه تجربیات اوایل دهه ۱۹۹۰ و پس از آن در رابطه با بحث حقوق بشر در این منطقه و به‌ویژه سیاست‌ها و مواضعش در رابطه با بهار عربی در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۲ در کشورهایی چون سوریه و بحرین نشانگر این نکته بود که غرب در رابطه با این اصول اعلام‌شده بر اساس «معیارهای دوگانه» رفتار می‌کند.^۳ همین نکته یکی از عوامل مهم بی‌اعتمادی جوامع خاورمیانه‌ای به شیوه عملکرد غرب و مقاصد آن بوده است. واکنش سریع در برابر تهاجم عراق به کویت و بی‌توجهی به سیاست‌های اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها در اشغال کرانه باختری و نوار غزه که در سال‌های حکومت دونالد ترامپ با شناسایی بیت‌المقدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل در ۲۰۱۷ به اوج خود رسید^۴ نشانه همین سیاست دوگانه بود.

درحالی‌که ایالات متحده و متحدان غربی آن به اقدام نظامی و یا اقدام سیاسی از طریق سازمان ملل برای پایان دادن به سیاست‌های اسرائیل علیه فلسطینی‌ها و وادار

1. Larry Berman and Bruce W. Jentleson, "Bush and the Post-Cold War World New Challenges for American Leadership" in *The Bush Presidency: First Appraisals*. eds. Colin Campbell, S.J., Bert A. Rockman (Chatham House, 1991), pp. 93- 95.

2. *The New York Times* (March 1991): A8.

3. Patrick Kockburn, "the West practices double standards in the Middle East," *the Independent* (15 April, 2012).

4. Mark Landler, "Trump Recognizes Jerusalem as Israel's Capital and Orders U.S. Embassy to Move," *The New York Times* (6 December, 2017).

ساختن آن به عقب‌نشینی از کرانه باختری و نوار غزه و تأسیس یک دولت مستقل فلسطینی (حداقل بر اساس طرح‌های خود ایالات متحده و غرب همچون طرح نقشه راه ۲۰۰۲) دست نزده‌اند، اقدام خود برای اخراج عراق را بر اساس صلح و ثبات بین‌المللی توجیه کردند. توسل ناگهانی آن‌ها به سازمان ملل نیز نشانگر همین سیاست دوگانه در منطقه خاورمیانه بوده است. به گفته نوام چاسکی آمریکا و دو متحد غربی آن یعنی انگلستان و فرانسه، به ترتیب بیشترین مقام را در آرای شورای امنیت داشته‌اند:

سازمان ملل به آن خاطر توانست به تجاوز عراق پاسخ دهد که—برای اولین بار—به‌طور تصادفی مخالف اقدامات جنایتکارانه از آب درآمد، درحالی‌که در مورد حوادث تهاجم به پاناما، قبرس، لبنان، صحرای غربی و بسیاری موارد دیگر چنین کاری نکرد. افریقای جنوبی سال‌های سال از دستورات سازمان ملل و دادگاه جهانی در رابطه با نامیبیا سرپیچی کرد... سرزمین اشغالی را غارت و وحشت‌زده کرد... اما هیچ‌کس پیشنهاد بمباران افریقای جنوبی را نداد... اسرائیل از کمک‌های مادی گسترده آمریکا و نیز رأی آن در شورای امنیت در زمانی که کشور بی‌دفاع لبنان را مورد حمله قرار داد برخوردار شده است... آمریکا درواقع بیش از سی سال مانع رسیدن به یک راه‌حل سیاسی در مورد کشمکش اعراب و اسرائیل شده است.^۱

این نوع سوءاستفاده از سازمان ملل پس از جنگ ۱۹۹۱ با عراق ادامه یافت و یکی از نمونه‌های مهم آن رد پیشنهاد پطرس غالی مدیر کل وقت سازمان ملل برای تشکیل یک «ارتش دائمی ملل» به منظور حفظ نظم بر طبق ماده ۴۳ منشور ملل متحد بود.^۲ درواقع شورای امنیت به نوعی ابزار اجرایی آمریکایی تبدیل شده تا برعکس. همین باعث می‌شود تا دیدگاه رابرت کاکس، نظریه‌پرداز منتقد روابط بین‌الملل که نهادهای بین‌المللی را ابزار دست دولت‌های هژمون می‌داند، درست از کار درآید.^۳

1. Noam Chomsky, "What we say goes: The Middle East in the new world order", *Z Magazine* (May 1991), pp. 308-310.

2. Shaw, *op. cit.*, p. 3.

3. Donald J. Puchala, "World Hegemony and the United Nations," *International Studies Review*, vol. 7, no. 4 (Desember 2005), pp. 571-584; Robert Cox, *Production Power and World Order* (Columbia University Press, 1987).